

نوروز، مهرگان، سده، بهمنجنه و اساطیر باستانی در شعر منوچهری

فرهاد درودگریان*

است، چنانکه خود او گوید:

بر هر کسی کُلف کند و لطف بیشتر

بر احمد بن قوص بن احمد کند همی

(دیوان، ۱۳۷۰: ۱۷)

او علاوه بر وقوف بر زبان عربی و صرف و نحو، در علم طب نیز مهارت تام داشت.

من بدانم علم دین و علم طب و علم نحو

تو ندانی دال و ذال و را و زا و سین و شین

(همان: ۹۱، بیت ۱۲۷۰)

مهارتش در ادب عرب فوق العاده بود و از استادان علم نجوم و هیئت و موسیقی به شمار می‌رفت. وی را می‌توان شاعر طبیعت دانست و دیوان او گواه این مدعاست

چکیده: منوچهری بهترین نماینده دوره طبیعت و تصاویر طبیعت در نیمه اول قرن پنجم هجری است. او شاعر طبیعت و شاعر عشق و زندگی است، اشعار او، آدمی را به یاد کودکی می‌اندازد که از سر شوق و هوس نغمه می‌خواند و اگر مرگ نابهنگام در جوانی، نغمه‌های پر از شور و شادی او را خاموش نمی‌کرد چه بسا که آثاری دلپسندتر و زیباتر پدید می‌آورد. در این مقاله، پس از معرفی اجمالی شاعر ابتدا به تعریف اسطوره و سپس شرح و بررسی نوروز، مهرگان، جشن سده، بهمنجنه از دیدگاه تاریخ و اسطوره پرداخته شده است و آن گاه تاثیر بسزای این اعیاد در جای جای اشعار منوچهری نشان داده می‌شود و، سرانجام، به ابیاتی پرداخته می‌شود که در آن شاعر از شاهان و پهلوانان اساطیری یاد کرده و حاکمان وقت را به عرصه مقایسه کشانیده است.

کلیدواژه: ادبیات فارسی، منوچهری، شاعر طبیعت، نوروز، مهرگان، جشن سده، بهمنجنه، اساطیر باستانی.

مقدمه

ابوالنجم احمد بن قوص بن احمد منوچهری دامغانی از شاعران برجسته ایران در نیمه اول قرن پنجم هجری

*دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور.

دلیل وجودی اسطوره

اسطوره واکنشی از ناتوانی انسان در مقابله با درماندگیهاست. قدرت تخیل نهایت فعالیت خود را در این زمینه انجام می‌دهد. خدایان به این ترتیب خلق می‌شوند و سپس به شهریاران و پهلوانان زمینی تبدیل می‌شوند و گاهی به عکس، از شخصیتی تاریخی یا قهرمانی معمولی، موجودی اسطوره‌ای شکل می‌گیرد. از سوی دیگر، اسطوره تجسم احساسات ناخودآگاه آدمیان است برای تقلیل گرفتاریها یا اعتراض به اموری که برای ایشان غیرعادلانه یا نامطلوب است و چون آن را تکرار می‌کنند آرامشی به آنها دست می‌دهد. تکرار این داستانها که در قالب نوعی آیین دینی برگزار می‌شود به آنها حقیقت و واقعیت می‌بخشد. دانش اساطیر در شناسایی تاریخ تمدن، روشن ساختن گوشه‌های تاریک ساختمان اجتماعی کهن و پی بردن به طرز تفکر اعتقادات مردمان دوران باستان بسیار مفید است (آموزگار، ۱۳۸۱: ۵۱).

«مبادی و سرچشمه‌های فرهنگ پیوسته ایران، از دیرباز به باورها و داستانها و اسطوره‌هایی مربوط شده که هر کدام مبین نیازی خاص و بازتاب آرزوهای ملی بوده است. بیشتر این داستانها پس از انطباق بر احوال تاریخی و باورها و معتقدات قوی به طور کلی به منگام سفر به آینده تجربه‌های روزگاران را در خود جذب می‌کند و با صورتی نوآیین و دوام‌پذیر در هر وضعی به حیات تکاملی خویش ادامه می‌دهد» (یاحقی، ۱۳۷۵: ۵).

این مقاله بر آن است تا نشان دهد که شعر منوچهری، در ورای اشارات و تلمیحات و مظاهر گوناگون طبیعت بر چه پشتوانه سرشاری از اندیشه‌ها و افکار باستانی تکیه دارد.

نیمه اول قرن پنجم (۴۰۰ تا ۴۵۰ ه.ق) عصر منوچهری و فخرالدین گرجانی، هم از نظر فراوانی

(زرین کوب، ۱۳۷۰: ۵۵). دیوانش سرشار از توصیف مناظر باغ و بهار، گل و ریاحین، پدیده‌های خلقت و تشبیب و مرغ و پرنده، صبح و شام و بارش برف و غیره است. نخستین بار در شعر فارسی مبالغه و تکلف و تصنع در اشعار وی دیده می‌شود. از این رو، منوچهری را باید پیشرو سرودن این نوع شعر دانست. وی سلطان تشبیب است و قدرت بیان خود را در راه تشبیب صرف می‌کند و همین خصیصه وی را مورد پسند قرار داده است. وی نوآوری در تجنیس را در غزل وارد کرد اما این شیوه مورد قبول عام و پسند همه شاعران قرار نگرفت (شیروانی، ۱۳۸۱: ۱۳۰).

هدایت وفات منوچهری را به سال ۴۳۲ نوشته است، در اشعار او تا حوادث سال ۴۳۰ و ۴۳۱ دیده می‌شود ولی از آن پس اثری از وقایع تاریخ در دیوانش مشهود نیست، بنابراین قول هدایت درست به نظر می‌رسد (صفا، ۱۳۶۶: ۵۸۹).

تعریف اسطوره

اسطوره نشان‌دهنده فرهنگ و نحوه تفکر مردمان در دورانهای کهن است، زبان گویای تاریخی است از دورانهای پیش‌تاریخی؛ سخنگوی بازمانده‌های گرانبهایی است که از دل خاکها بیرون کشیده می‌شود یا در دل سنگ‌ها و کوهها یافت می‌شود.

اسطوره کلمه‌ای معرب است که از واژه یونانی هیستوریا (Historia) به معنی «جستجو، آگاهی و داستان» گرفته شده است.^۱ برای بیان مفهوم اسطوره در زبانهای اروپایی از بازمانده واژه یونانی میتوس (Mytos) به معنی «شرح، خبر و قصه» استفاده شده است.^۲

اسطوره را باید داستان و سرگذشت مینوی^۳ دانست که معمولاً اصل آن معلوم نیست و شرح عمل، عقیده، نماد یا پدیده‌ای طبیعی است به صورت فراسویی که دست‌کم بخشی از آن، از سنتها و روایتها گرفته شده و با آیینها و عقاید دینی پیوندی ناگسستنی دارد.

۱. بازمانده این واژه در زبان انگلیسی story به معنی «داستان و حکایت» و در زبان فرانسه histoire به معنی «تاریخ و حکایت» است.
۲. در زبان انگلیسی myth و در زبان فرانسه mythe
۳. آسمانی، روحانی، مربوط به فراسوی جهان مادی.

ششم فروردین را «نوروز بزرگ» یا «جشن بزرگ» و یا «نوروز ملک» گویند؛ زیرا که خسروان در آن پنج روز به حقوق اطرافیان و مردم و نیز بزرگان رسیدگی می‌کردند و روز ششم جهت ملاقات خاصان و نزدیکان خلوت می‌کردند.

ایرانیان معتقد بودند که در این روز خداوند از آفرینش جهان آسود و مشتری را بیافرید؛ زردشت با خداوند توفیق مناجات یافت و کیخسرو بر آسمان عروج کرد. پنج روز اول که جنبه همگانی داشته و عموم مردم در آن به اجرای مراسم خاص خویش می‌پرداختند «نوروز عامه» و از روز ششم که جشن نوروز به طرز ویژه‌ای در دربار برگزار می‌شده، «نوروز خاصه» بوده است.

همچنین، در سبب پیدایش نوروز آورده‌اند که دیوان به فرمان جمشید تختی بساختند و آن را بر دوش گرفتند و از دماوند به بابل بردند. مردم از دیدن او، که چون خورشید بر تخت خود می‌درخشید، به حیرت افتادند و پنداشتند که او خورشید است و به یک روز دو خورشید در آسمان پیدا شده. این امر در روز اهرمزد (نخستین روز) از ماه فروردین بود؛ و، از این‌رو، مردم بر گرد تخت او جمع شدند و همگان گفتند: این روز نو است؛ و جم فرمان داد که این روز و پنج روز پس از آن را جشن گرفتند. بیشتر منابع جمشید را پایه‌گذار نوروز و سایر رسمهای نیکو دانسته‌اند. بیرونی روایات مختلفی در این باب و در مورد وجه تسمیه و برپایی آن گرد آورده است. در یک روایت ضعیف، وضع نوروز به سلیمان بن داوود انتساب یافته، که این هم ناشی از خلط روایات مربوط به سلیمان و جمشید است (بیرونی، ۱۳۶۳: ۳۲۹-۳۲۵).

نوروز را در ایران قدیم «جشن فروردگان» نیز گفته‌اند، زیرا که این زمان را اوقات نزول فروهرها^۴ از

شعرهای موجود و هم از نظر وجود چند شاعر برجسته از قبیل منوچهری، فخرالدین گرگانی و ناصر خسرو و هم از نظر گسترش دامنه تصاویر شعری، سرشارترین دوره شعر فارسی است. از آنجا که این دوره را باید دوره طبیعت و تصاویر طبیعت در شعر فارسی دانست، منوچهری بهترین نماینده این دوره از نظر تصاویر شعری به شمار می‌رود زیرا از نظر توفیق در انعکاس مجموعه وسیعی از تصاویر گوناگون با رنگها و خصایص ویژه دید شخصی شاعر، او توانسته است شاعر ممتاز این دوره و روی هم رفته در حوزه تصویرهای حسی و مادی طبیعت، بزرگترین شاعر در طول تاریخ ادب فارسی به شمار آید (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۵۰۱).

تصاویر شعری او از طبیعت ارزنده‌ترین وصفها را داراست چرا که بیان مادی و حسی او از طبیعت چندان قوی است که گویی آینه‌ای فراروی اشیاء داشته و از هر کدام تصویری در این آینه - که روشن و بیکران است - به وجود آورده است. او شاعری جوان است و لازمه جوانی، شور و هیجان، شادی و نشاط و حیات و سرزندگی است و بدین‌گونه طبیعت بی‌جان را از حیات انسانی برخوردار می‌کند، رمز و راز طبیعت را در مدح بزرگان و ممدوحان خود می‌گشاید و برای این منظور از اعیاد باستانی چون نوروز، مهرگان، سده و بهمن‌جبه استفاده می‌نماید.

الف) نوروز

نوروز، در معانی روز نو و روز تازه، به جشن آغاز سال پارسی اطلاق می‌شود که در اولین روز ماه فروردین هر سال شمسی، برگزار می‌شود. در زبان عربی کلمه «نوروز» به صورت پهلوی «نوگ روز» و شکل پارسی «نوروز» و «نیروز» که معرب آن است به کار رفته است. بیرونی (۱۳۶۷: ۲۵۳) در تعریف و وجه تسمیه نوروز آورده است: «نخستین روز است از فروردین ماه و بدین جهت نوروز نام گرفته که آغاز سال نوشت و تا پنج روز پس از آن جشنها برپا می‌کردند و روز

۴. فروهرها یا فروشی‌ها، از اساطیر ایرانی. مانند همه آفریدگان مادی که یک اصل مینوی دارند، هر انسانی هم یک «خود» آسمانی دارد که فروهر یا فروشی (روح محافظ) اوست. هر بدی که آدمی بر روی زمین بکند «خود» آسمانی او تاثیر ناپذیر می‌ماند. به عبارت دیگر فروهر روح پاسبان آدمی است که پیش از تولد وجود دارد و پس از مرگ نیز باقی می‌ماند.

نو به شمار می‌رفته است. ابتدا جشنی بود به هنگام آغاز فصل گرما- یعنی وقتی که گله‌ها را از آغلها به چمنهای سبز و خرم می‌کشانیدند و توشه روزگار سرما را تهیه می‌کردند.

بنا به گفته جاحظ، (۱۳۳۲: ۱۸۴-۱۹۱) «نوروز و مهرگان دو فصل سال هستند. مهرگان دخول زمستان و فصل سرماست و نوروز اذن دخول فصل گرماست».

به نوشته بیرونی (همان: ۲۳۵) نیز ایرانیان باستان جشنی داشته‌اند به نام فروردگان (فروردیان) که ده روز طول می‌کشیده، فروردگان که در پایان سال گرفته می‌شد، ظاهراً روزهای عزا و ماتم بوده، نه جشن شادی، و در مورد همین روزهای آخر سال در نزد سغدیانی می‌گوید: «در آخر ماه دوازدهم، «خشوم»، اهل سغد برای اموات قدیم خود گریه و نوحه‌سرایی می‌کنند و چهره‌های خود را می‌خراشد و برای مردگان خورده‌ها و آشامیدنی‌ها می‌گذارند». و ظاهراً به همین دلیل جشن نوروز که پس از آن می‌آمد، روز شادی بزرگ بود.

منوچهری به دلیل اهمیت این جشن در آداب و فرهنگ ایرانیان، توجه ویژه‌ای به آن داشته است. در جای‌جای اشعار منوچهری می‌توانیم نمونه‌های فراوانی از کاربرد واژه نوروز و آداب آن را بیابیم:

۱. در وصف بهار و مدح ابوالحسن:

سال امسالین نوروز طربناک‌رست

پار و پیرار همی دیدم، اندوهگنا

(ص ۲، بیت ۲۰)

۲. در وصف نوروز و مدح خواجه ابوالحسن بن حسن:

آمد نوروز ماه، می‌خور و می‌ده پگاه

هر روز تا شامگاه، هر شب تا بامداد

(ص ۱۷، بیت ۲۲۵)

آسمان می‌دانسته‌اند. در موقع ششمین گاهنبار^۵، که خلقت بشر در آن صورت گرفته، فروهرها به مدت ده شب در روی زمین توقف می‌کنند. ابوریحان می‌نویسد که این جشن ده روز طول می‌کشیده؛ آخرین پنج روز اسفندماه را نخستین فروردگان، و پنجه دزدیده (خمسه مسترقه) را دومین فروردگان می‌گفته‌اند.

در ایام نوروز مراسم خاصی در ایران قدیم برگزار می‌شده که دنباله آن تا امروز نیز باقی است. پارسیان برای جشن فروردین خانه را تمیز می‌کنند و اتاق برگزاری مراسم را می‌آریند و بر روی میزی کوزه آب و گلدان گل و ظرفی از آتش می‌گذارند و آتش را با چوب صندل و سایر چوبهای خوشبو تقویت می‌کنند؛ و هر کس می‌بایست با دست خود چوب بر آتش نهد و نام درگذشتگان خود را برشمرد. مردم برخی از نواحی معتقدند که در شب آخر سال ارواح درگذشتگان به خانه‌های خود برمی‌گردند و از روشنی چراغ شاد می‌شوند.

رسم برافروختن آتش در نوروز تا زمان عباسیان در بین‌النهرین رواج داشت و از احترام خاص آتش در نزد ایرانیان حکایت می‌کرد. از رسوم دیگر، آب ریختن به یکدیگر و غسل کردن در صبح نوروز بوده که علت آن را این دانسته‌اند: وقتی در زمان جمشید، به علت عدم مرگ و میر، زمین بر جانوران تنگ شد، خداوند آن را سه برابر کرد و مردمان را امر نمود که با آب غسل نمایند تا از گناه پاک شوند. نیز گفته‌اند که چون این روز به «هروذا» که فرشته آب است، تعلق دارد مردمان هنگام سپیده دم با آب قنات خود را می‌شویند. از رسمهای دیگر، نپوشیدن و سفره هفت‌سین گذاشتن و کاشتن سبزی و هفت نوع غلات بود که هر کدام از آنها که بهتر می‌روید، دلیل قوت آن نوع نبات در سال جدید بود. برخی از این رسوم هنوز در جوامع روستایی ایران پابرجاست (باحقی، ۱۳۷۵: ۴۲۷).

آریاییها دو فصل گرما و سرما داشتند. در هر یک از این دو فصل جشنی برپا می‌داشتند که هر دو آغاز سال

۵. در تاریخ اساطیری ایران سالگرد آفرینشهای آسمان، آب، زمین، گیاه، جانور و انسان، شش جشن است که به جشنهای گاهنبار یا گهنبار معروف هستند و با فاصله‌های نابرابر در یک سال قرار دارند.

۳. در وصف نوروز و مدح خواجه احمد بن عبدالصمد^۶:

نوروز روز خرمی بی‌عدد بُود

روز طواف ساقی خورشیدِ خدّ بُود

(ص ۲۹، بیت ۴۰۵)

۴. در وصف بهار و مدح خواجه طاهر^۷:

باد نوروزی همی در بوستان سامر شود

تا به سحرش دیده هر گلبنی ناظر شود

(ص ۳۱، بیت ۴۳۱)

۵. در مدح سلطان مسعود غزنوی:

بر لشکر زمستان نوروز نامدار

کردست رای تاختن و قصد کارزار

(ص ۳۹، بیت ۵۳۶)

نوروز این وطن سفری کرد چون ملک

آری سفر کنند ملوک نامدار

(ص ۳۹، بیت ۵۴۱)

چون دید ماهیان زمستان که در سفر

نوروز بماند قریب مهی چهار

(ص ۳۹، بیت ۵۴۲)

نوروز را بگفت که در خاندان مُلک

از فزون نیت تو که در پیرار بود و بار

(ص ۳۹، بیت ۵۴۹)

نوروز ماه گفت: به جان و سر امیر

کز جانِ دی برآرم تا چند گه دمار

(ص ۳۹، بیت ۵۵۳)

۶. در تهنیت نوروز و مدح خواجه ابوالقاسم کثیر^۸:

نوروز فرخ آمد و نغز آمد و هزیر

با طالع مبارک و با کوکب منیر

(ص ۴۸، بیت ۶۸۰)

۷. در وصف بهار و مدح شهریار:

ای بلند اختر نام‌آور، تا چند به کاخ

سوی باغِ آی که آمد گه نوروز فراز

(ص ۵۱، بیت ۷۲۵)

۸. در مدح خواجه احمد بن عبدالصمد:

آمدت نوروز و آمد جشن نوروزی فراز

کامکارا! کار گیتی تازه از سر گیر باز

(ص ۵۵، بیت ۵۸۱)

۹. در مدح خواجه ابوالعباس:

نبید خور که به نوروز هر که می نخورد

نه از گروه کرام است و نیز عداد أناس

(ص ۵۷، بیت ۸۰۵)

نگاه کن به نوروز چون شده ست جهان

چو کارنامه مانی در آبگون قرطاس

(ص ۵۷، بیت ۸۰۶)

۱۰. در وصف نوروز و مدح (ملک محمد) قسری:

نوروز درآمد ای منوچهری

با لاله لعل و با گل خمیری

(ص ۱۷، بیت ۱۵۶۶)

نوروز برنگاشت به صحرا و مشک و می

تمثالهای عزه و تصویرهای می

(ص ۱۳۴، بیت ۱۷۹۴)

نوروز، روزگار مجدد کند همی

وز باغ خویش باغ ارم رد کند همی

(ص ۱۳۶، بیت ۱۸۲۲)

۱۱. در مدح خواجه ابوسهل زوزنی^۹:

نوروز روزگار نشاطست و ایمنی

پوشیده ابر دشت به دیبای ارمنی

(ص ۱۴۳، بیت ۱۹۳۴)

آمد نوروز هم از بامداد

آمدنش فرخ و فرخنده باد

(ص ۱۶۱، بیت ۲۱۷۲)

منوچهری در ابیات زیر از به کار بردن نوروز، یکی از

نواها و آهنگهای موسیقی قدیم را اراده کرده است:

۱۲. در تهنیت عید و مدح سلطان مسعود:

۶. وزیر مسعود غزنوی

۷. خواجه طاهر دبیر، صاحب دیوان برید سلطان مسعود غزنوی

۸. وزیر لشکر مسعود غزنوی

۹. از بزرگان دربار مسعود غزنوی و صاحب دیوان عرض.

را می‌کشید، این گاو ساعتی آشکار می‌شود و سپس غایب می‌شود؛ و هر کس که موفق به دیدار او شود، در ساعتی که نظر بر او می‌افکند دعایش مستجاب می‌شود. جاحظ در *المحاسن و الاضداد* فصلی با این عنوان دارد «محاسن النوروز و المهرجان» و این بیت از آنجاست:

المهرجان لنا يوم نسر به

يوم تعظمه الاشراف والعجم

(بیرونی، ۱۳۶۷: ۲۵۵)

در ایران قدیم، شادی و پیروزی موهبتی خدایی بود. از این رو، هر گاه مردم در امر بزرگی پیروز می‌شدند و به خصوص وقتی ستمگری را از خود می‌رانند و عدالت را مستقر می‌کردند، به یادگار آن فتح و رهایی از پیداد، جشنی بزرگ برپا می‌کردند. بنابراین، این جشن را می‌توان جشن بازیافتن آزادی و رهایی از ستم بیگانگان یا جشن پیروزی نیکی بر بدی دانست.

مهرگان و نوروز دو جشن عمده ایران بود، مهرگان نزد ایرانیان جنوب غربی مهمترین عید بود. عده‌ای معتقد بودند که سال از فصل سرد آغاز می‌شده، و حتی در دوره هخامنشی مهرماه آغاز سال بوده است. اهمیت مهرگان، که بنابر این روایت در اول سال هم بوده، بیشتر به دلیل تعلق آن به ایزد بزرگ مهر و نیز به این دلیل بوده که هنگام برداشت محصول برپا می‌شده است.

مهرگان مثل نوروز مراسمی داشته است. مردم برای یکدیگر هدیه می‌فرستادند. به نوشته جاحظ (۱۳۳۲: ۱۸۱-۱۹۴)، در آیین ایرانیان رسم بر این بود که در این جشنها، هر یک از بزرگان برای شاهنشاه متناسب با توانایی خود هدیه می‌بردند. در این روز، زردشتیان لباس نو می‌پوشیدند و سفره رنگارنگ می‌گسترند. کتاب اوستا و آینه و سرمه‌دان و شراب و گلاب و، به ویژه، انار روی آن می‌چیدند. اگر نوزادی در این روز متولد می‌شد، اسم او را به گونه‌ای انتخاب می‌کردند که واژه «مهر» در آن باشد (یاحقی، ۱۳۷۵: ۴۰۸). جشن مهرگان آنقدر مهم و مورد توجه بود که حتی بعد از اسلام هم از بین نرفت و

نوروز بزرگم بزن این مطرب، امروز

زیرا که بود نوبت نوروز به نوروز

(ص ۱۶۵، بیت ۲۲۲۹)

۱۳. در مدح شهریار:

گاه زیر قیصران و گاه تخت اردشیر

گاه نوروز بزرگ و گاه بهار بشکنه

(ص ۹۷، بیت ۱۳۴۴)

دستانهای چنگش سبزه بهار باشد

نوروز کیقبادی و آزادوار باشد

(ص ۲۰، بیت ۲۷۳)

ب) مهرگان

مهرگان، بعد از نوروز، مهمترین جشن ایرانیان باستان بوده که از روز شانزدهم (مهرروز) تا بیست و یکم مهرماه، به مدت پنج روز، طی مراسم خاصی برگزار می‌شده است. روز شانزدهم معروف به مهرگان کوچک، مخصوص به ایزد فروغ یعنی مهر است و روز بیست و یکم (رام روز) به مهرگان بزرگ معروف بوده است.

بنابر بندهشن، «مشی» و «مشیان» در این روز تولد یافتند؛ (یاحقی، ۱۳۷۵: ۴۰۸) و بنابر قول ابوریحان بیرونی (۱۳۶۳: ۳۳۸-۳۳۹): «در این روز کاوه بر بیوراسپ خروج کرد و فریدون را به شاهی برداشت. همچنین در این روز خداوند زمین را بگسترانید و کالبدها را پذیرای ارواح ساخت». از سلمان فارسی نقل کرده‌اند: خداوند یاقوت را در نوروز و زیرجد را در مهرگان بیرون آورد و چون آفتاب (مهر) در این روز پیدا شد، آن را «متراکانا» (متعلق به مهر) می‌گفتند که بعدها مهرگان شد و معرب آن «مهرجان» است. نوشته‌اند که چون فریدون بر ضحاک غلبه یافت گاوهای اثقیان (آبتین) را، که ضحاک آنها را از دسترس وی دور کرده بود، رها کرد و به خانه او برگردانید. در این روز بود که فریدون را از شیر گرفتند و او بر گاو سوار شد و در آسمان گاوی از نور پدید آمد که شاخهای او از طلا و پاهایش از نقره بود و چرخ قمر

در دوران خلفای عباسی با شکوه تمام برگزار می‌شد. از مسمط یازدهم منوچهری با مطلع:

شاد باشید که جشن مهرگان آمد

بانگ و آوای درای کاروان آمد

(ص ۲۰۲، بیت ۲۶۷۸)

چنین برمی‌آید که در عهد مسعود غزنوی (حک: ۴۲۱ ق)، جشن مهرگان معمول بوده و طی مراسمی برپا داشته می‌شده است. این جشن، همچنین، در سراسر آسیای صغیر برگزار می‌شده و از آنجا با آیین مهر به اروپا نیز رفته است. شعرای فارسی زبان اغلب جشن مهرگان را می‌شناخته‌اند و بعضاً نیز خود، در زمان حیات خویش، با آن مواجه بوده‌اند و، در نتیجه، به طور وسیعی در شعرشان منعکس است.

در واقع، مهمترین روز یا مبدأ اساسی سال همانا روز اعتدال خرفی بوده است (آغاز سال، نظیر سال قدیم عرضی یهود، از پائیز بود نه از بهار). این روز ظاهراً عید میترا (مهر)، خدای نور و پیمان و جنگاوری، بوده و چون روز مزبور در غالب سالها در ماه باگیادیش واقع می‌شده، لذا اسم این ماه از همین عید اقتباس شده که ماه عید بغ^{۱۰} (میترا) باشد. چنان‌که ماه بابلی معادل آن تشری، ماه شمش (خدای آفتاب) بود و ماه زردشتی معادل آن همان مهرماه بوده است. همچنین، در ماههای ارمنی، اسم ماهی که معادل این ماه است مهکان نام دارد، که ظاهراً از اسم عید مهرگان اخذ شده است، چنان‌که اسم ماه سفدی معادل آن ففکان با نام عید بغ (در سفدی: فغ) ظاهراً اُری از نام قدیمی ماه باگیادیش است. جشن مهرگان شش روز طول می‌کشید. از روز شانزدهم مهر آغاز می‌گردید و در روز بیست و یکم (رام روز) تمام می‌شد و روز آغاز را «مهرگان عامه» و روز انجام را «مهرگان خاصه» می‌گفتند. در ایران عهد قدیم فقط دو فصل داشتند، اول تابستان (hama) و دوم زمستان (zayam) - نوروز جشن آغاز تابستان و مهرگان جشن آغاز زمستان بود. جشن مهرگان بسیار سرورانگیز و بانشاط بود.

اردشیر بابکان و خسرو انوشیروان در این روز جامه نو به مردم می‌بخشیدند. نوشته‌اند که در این جشن، موبدان موبد خوانچه‌ای که در آن لیمو و شکر و نیلوفر و سیب و یک خوشه انگور سفید و هفت دانه مورد گذاشته شده بود، زمزمه کنان (واج گویان) نزد شاه می‌آورد.

منوچهری از واژه مهرگان در اشعارش استفاده فراوان کرده است. به عنوان نمونه می‌توان ابیات زیر را برشمرد.

۱. در مدح اسپهبد منوچهر بن قابوس^{۱۱}:

بر سماع چنگ او باید نبید خام خورد

می‌خوش آید خاصه اندر مهرگان بر بانگ چنگ

(ص ۶۱، بیت ۸۶۵)

خوش بود هر سماعی می، ولیکن مهرگان

بر سماع چنگ خوشتر باده روشن‌چوزنگ

(همان، بیت ۸۶۶)

مهرگان جشن فریدونست و اورا حرمتست

آذری نو باید و می‌خوردنی بی‌آذرنگ

(همان، بیت ۸۶۷)

داد جشن مهرگان اسپهبد عادل دهد

آن کجا تنها به کشکنجیر^{۱۲} بندازد زرنگ

(همان، بیت ۸۶۸)

ای رئیس مهربان، این مهرگان فرخ‌گذار

فر و فرمان فریدون را توکن فرهنگ و هنگ

(ص ۶۲، بیت ۸۸۲)

۲. در لغز شمع و مدح حکیم عنصری:

بشکنی بی‌نوبهار و پژمری بی‌مهرگان

بگری بی‌دیدگان و باز خندی بی‌دهن

(ص ۷۹، بیت ۱۱۰۲)

۳. در وصف جشن مهرگان و مدح ابو حرب بختیار^{۱۳}:

۱۰. بغ در پارسی باستان اگرچه اصلاً به معنی مطلق خدا بوده، لیکن در کتیبه‌های هخامنشی، این عنوان خاص به میترا اطلاق شده است.

۱۱. داماد سلطان محمود غزنوی که در سال ۴۰۳ پس از خلع پدرش قابوس به سلطنت رسید.

۱۲. سوراخ‌کننده کوشک، نوعی منجنیق، آلتی که بدان قلعه براندازند و ویران کنند.

۱۳. امیری از فرمانروایان ناحیه کومش (سمنان و دامغان).

اسفند. روز دهم بهمن، یعنی آبان روز، درست میانه زمستان است که در آن سرما به اوج خود می‌رسد. در این روز، درست صد روز از زمستان می‌گذرد.

به عقیده ایرانیان در این روز، اهریمن بدکنش سرما را به شدت خود می‌رساند تا به آفریدگان اورمزد گزند برساند و نیروی اورمزدی در این روز آتش را برای مقابله با سرما می‌آفریند. بیرونی (۱۳۶۳: ۳۵۰) می‌گوید: «در این روز جهنم از زمستان به دنیا بیرون می‌آید. از این رو، آتش می‌افروزند تا شر آن برطرف گردد». این جشن با آتش که نزد همه اقوام و، به ویژه، ایرانیان محترم بوده است، رابطه‌ای مخصوص دارد و منشأ آن برمی‌گردد به داستان پیدایش آتش، که بنابر شاهنامه، به دوره هوشنگ پیشدادی باز می‌گردد. به این ترتیب که تا زمان هوشنگ آتش ناشناخته بود، روزی که برای شکار به صحرا رفته بود، ماری بر سر راه آنان پیدا شد و او سنگی به طرف آن پرتاب کرد؛ اما

نشد مار کشته ولیکن ز راز
پدید آمد آتش از آن سنگ باز

از این اسطوره، دو عامل متضاد زندگی ایرانی روبه‌روی هم قرار می‌گیرند: اهریمن، مار را که مظهر و هم ریشه مرگ است پدید آورد؛ و اهورا، در برابر آن و برای مقابله با او، آتش را آفرید و به این ترتیب، آتش مقدس شد؛ و هوشنگ شاه به محض دیدن آن اورمزد را سپاس گفت:

که او را فروغی چنین هدیه داد
همین آتش آنگاه قبله نهاد
و به شادی این نور، آتشی برافروختند و بر گرد آن به شادی و سرور پرداختند و نام آن را سده گذاشتند:
ز هوشنگ ماند این سده یادگار

بسی باد چون او دگر شهریار
کتاب شرح بیست باب (به نقل از یاحقی)، داستان دیگری

آمد خجسته مهرگان، جشن بزرگ خسروان
نارنج و نار و اقحوان^{۱۴}، آورد از هرناحیه

(ص ۱۰۱، بیت ۱۳۸۱)

۴. در تهنیت جشن مهرگان و مدح سلطان مسعود غزنوی:

شاد باشید که جشن مهرگان آمد
بانگ و آوای درای کاروان آمد

(ص ۲۰۲، بیت ۲۶۷۸)

کاروان مهرگان از خزران آمد
یا ز اقصای بلاد چینستان آمد

(ص ۲۰۲، بیت ۲۶۷۹)

مهرگان آمد، در بازگشایدش
اندر آید و تواضع بنمایدش

(ص ۲۰۲، بیت ۲۶۸۱)

(پ) سده (جشن)

سده، منسوب به عدد سد (صد)، اصلاً از واژه «سدگ» پهلوی مایه گرفته و در عربی «سَدَق» و «سَدَق» شده است؛ و آن عبارت از جشنی است که در آبان روز از بهمن ماه (شامگاه دهم بهمن) با برافروختن آتش، طی مراسم مخصوصی انجام می‌گیرد. در وجه تسمیه آن به سده، آرای مختلفی از این قبیل ذکر شده است:

از آن روز تا نوروز صد روز و شب است. در این روز تعداد فرزندان گیومرث به صد رسید. از این روز تا زمان گردآوری غله صد روز باقی است؛ زیرا در نواحی معتدل در حدود پنجاه روز بعد از نوروز می‌توان گندم و بویژه جو به دست آورد. در تأیید این نظر باید گفت که در برخی از روستاها و شهرهای جنوب خراسان، همزمان با آتش افروزی در شامگاه دهم بهمن و هنگام برگزاری جشن سده، اشعاری خوانده می‌شود که مصرع برگردان آن چنین است: «سده، سده، صد به غله، پنجه (=پنجاه) به نوروز».

باید دانست که در تقویم کهن ایرانی، سال را به دو بخش نامساوی تقسیم می‌کردند: فصل گرم، از اول فروردین تا پایان مهرماه؛ و فصل سرد، از اول آبان تا پایان

بهمن می‌گیرند به سبب تقارن نام روز دوم و ماه بهمن (فرشته موکل بر بهایم). در این روز نیز همانند سایر جشنها مراسمی برگزار می‌شده است، مردم فارس خوردنیهایی از جمیع دانه‌ها در دیگهایی می‌پزند و با شیر خالص پاک می‌خورند و معتقدند حافظه را زیاد می‌کند، مردمان در این روز گل می‌چینند و روغن می‌گیرند و بخور می‌سوزانند و برآنند که جاماسپ، وزیر گشتاسب، این کارها را در این روز انجام داده است (بیرونی، همان‌جا). در خراسان قدیم هم میهمانی بزرگی برپا می‌داشتند و انواع حبوبات و گوشت حیوانات مختلف در دیگی می‌ریختند، به نظر می‌رسد که این جشن را مدتها در دوره اسلامی نیز برپا می‌داشته‌اند (یاحقی، ۱۳۷۵: ۱۳۸). منوچهری چهار بار از این جشن باستانی در اشعارش یاد کرده است:

۱. در مدح منوچهر بن قابوس:

به جوش اندرون دیگ بهمنجنه

به گوش اندرون بهمن و قیصران

(ص ۷۵، بیت ۱۰۶۶)

در آمد ترا روز بهمنجنه

به فیروزی این روز را بگذران

(ص ۷۶، بیت ۱۰۷۶)

۲. در مدح شهریار:

رسم بهمن گیر و از نو تازه کن بهمنجنه

ای درخت ملک! بارت عز و بیداری تنه

(ص ۹۷، بیت ۱۳۳۱)

اورمزد و بهمن و بهمنجنه فرخ بود

فرخت باد اورمزد و بهمن و بهمنجنه

(ص ۹۷، بیت ۱۳۳۲)

زندگی در دربار مسعود غزنوی با تمام تفریحا و لذتهایش برای منوچهری گوارا نبود چون او در برابر دبیران بسیاری که برتری خود را در دربار سلطان حفظ کرده بودند، یارای برابری نداشت و به ناچار سر به تعظیم ایشان فرو می‌آورد. در بسیاری از سفرهایی که این دبیران با موکب مسعود همراه بودند او غایب بود و مجبور بود

در باب کیفیت پیدایش جشن سده نقل کرده؛ بدین بیان که بعد از آنکه فریدون بر ضحاک ظفر یافت، خوالیگر ضحاک، ارمایل را عقوبت می‌کردند. او مدعی شد که قومی را از کشتن نجات داده و اکنون به کوه دماوند باشند. فریدون، با لشکر خود، سواره متوجه دماوند شد تا آن مردم را به شهر باز آورد؛ و چون شب درآمد و راه گم کردند، بفرمود تا آتشها برافروختند و خلقی عظیم از آزادکردگان طباخ جمع آمدند و فریدون در آن شب شادیها کرد و جشنی فرمود و ارمایل را مه مغان کرد. ایرانیان، به یادگار این شادی، هر سال در آن شب آتش می‌افروختند. جشن سده، تا امروز، در بسیاری از شهرها و روستاهای ایران و، به ویژه، در میان زردشتیان برپا داشته می‌شود و به شهادت شعر فارسی، در اغلب دوره‌ها، مورد توجه پادشاهان نیز بوده است (یاحقی، ۱۳۷۵: ۲۴۳).

منوچهری جشن سده را در اشعار خود چنین به کار

برده است:

۱. جشن سده: در مدح [ابو حرب] بختیار:

جشن سده امیرا! رسم کبار باشد

این آیین گیومرث و اسفندیار باشد

(ص ۱۹، بیت ۲۵۹)

۲. در وصف نوروز و مدح خواجه احمد بن عبدالصمد وزیر:

آمد ای سید احرار! شب جشن سده

شب جشن سده را حرمت بسیار بود

(ص ۲۴، بیت ۴۱۶)

می‌خور ای سید احرار، شب جشن سده

باده خوردن بلسی از عادت احرار بود

(ص ۲۴، بیت ۴۲۵)

۳. در مدح سلطان مسعود غزنوی:

این جشن فرخ سده را چون طلایگان

از پیش خویشتن بفرستاد کامکار

(ص ۳۹، بیت ۵۵۹)

(ت) بهمنجنه (بهمنگان)

جشنی که پارسیان در روز بهمن یعنی روز دوم از ماه

ایران زمین می‌گشاید و در جای‌جای اشعارش و به مناسبت‌های مختلف به یادآوری نام و آوازه ایشان می‌پردازد. اگر چه از دیوان اشعار او نمی‌توان پند و اندرز و یا تعلیمی از این مقایسه‌ها دریافت ولی آن قدر هست که بی‌لیاقتیها، فرومایگیها و بی‌اصل و نسبی حاکمان وقت را در بوته نقد و نمایش بگذارد و فرو شکوه از دست رفته ایران باستان را، همراه با آیینها و اسطوره‌های گرانمایه‌اش به رخ بکشد. به برخی از ابیات منوچهری که شاهد این ادعا هستند، اشاره می‌شود:^{۱۵}

۱. در مدح ابوالحسن بن علی بن موسی:

آن رئیس رؤسای عرب و آن عجم
که همی ماند بر تخت چو کیکاووسی^{۱۶}

(ص ۱۳۰، بیت ۱۷۴۹)

۲. در وصف نوروز و مدح خواجه ابوالحسن بن حسن:

بنشین خورشید وار، می خور جمشیدوار
فرخ و امیدوار چون پسر کیکاووسی^{۱۷}

(ص ۱۸، بیت ۲۴۶)

۳. در مدح احمد بن عبدالصمد:

خواجه احمد آن رئیس عادل پیروزگر
آن فریلون فرّ کِخسرو^{۱۸} و دل رستم برلز

(ص ۵۵، بیت ۷۸۸)

۴. در مدح علی بن عمران:

الا ای رئیس نفیس معظم
که گشتاسب^{۱۹} تیری و رستم کمانی

(ص ۱۳۹، بیت ۱۸۸۳)

حتی مسافت طولانی سفر را به تنهایی و پیاده بپیماید تا به موکب مسعود بپیوندد؛ با این همه دربار غزنین در این زمان فرو و شکوه خود را از دست داده بود. آن دلاوریهای آشکار و پر سروصدا جای خود را به توطئه‌های خاموش داده بود. به جای آن رزم‌آوریها و جهانگشاییهای دلاورانه، عیش و نوشها نشسته بود. جنگهای مکرر مسعود، دیگر آن روح پهلوانی و دلاوری دوران سابق را نداشت و با مرگ سلطان محمود، وضع دربار غزنوی دگرگون شده بود. همه آرزوهای گذشته مرده بود. با این همه، روح لذت‌جویی همچنان در دربار غزنه فرمان می‌راند. مسعود فرصت عیشهای نهانی را که در روزگار جوانی در خیشخانه (خانه تابستانی) هرات داشت، از دست داده بود. دوران آن فتحهای چشم و گوش پرکن که در هندوستان ولوله می‌افکند، گذشته بود و توطئه و خیانت و سرکشی رونق داشت. دیگر آن شاعرنوازیهای گذشته نیز فراموش شده بود.

منوچهری از به یادآوردن روزهای گذشته، همواره آه حسرت می‌کشید؛ گویی که باید از مدح و هجا توبه کرد. این، کساد و بی رونقی بود که او را در میان مهتران دربار به جستجوی حامی و نگهدارنده‌ای وامی‌داشت. اما هر قدر روح نستوه و شاداب او در برابر سختیها بی‌اعتنا باشد، از گزند دردها ایمن نیست. شکست امیدها و آرزوها، او را به بی اعتباری جهان فرا می‌خواند (حاکمی، ۱۳۷۷: ۷۲-۶۲). جهانی که شاعر درباره آن می‌گوید:

به هر کار کردم ترا آزمایش

سراسر فریبی، سراسر زیانی

(ص ۱۳۸، بیت ۱۸۵۹)

و اگر آزمایش صد بار دیگر

همانی همانی همانی همانی

(همان، بیت ۱۸۶۰)

در اینجا است که زبان به مقایسه ممدوحان و امیران و خواجهگان دربار سلطان با پادشاهان و پهلوانان اسطوره‌ای

۱۵. توضیحات شخصیت‌های اساطیری برگرفته از کتاب دیوان منوچهری /مغانی به کوشش سیدمحمد دبیرسیاقی است.

۱۶. کیکاووس: از شاهان کیانی است که در داستانها پدر سیاوش و پسر کیکاوود است ولی در اوستا کاوروس پسر ائیی ونگهو و نوّه کیکاوود است. شکل اوستایی این کلمه «وی کی اوسن» یا «اوشذن» است.

۱۷. کیکاوود: طبق روایات دینی زردشتی نیای کیکاووس و بر حسب روایات داستانی پدر او و نخستین شاه سلسله داستانی کیانی است.

۱۸. کِخسرو: از پادشاهان کیانی، پسر سیاوش و نوّه کیکاووس و از مقدسان دین زردشت و جزو سوشیانتها (موعودهای دین زرتشت) است. شکل اوستایی این کلمه «ختوس رونگه» به معنی «نیکنام و بلند آوازه» است.

۱۹. کی گشتاسب: از شاهان کیانی، پسر نهراسب و حامی زردشت و رواج دهنده دین او به یاری پسر خود، اسفندیار، پهلوان معروفه است. نام گشتاسب در اوستا «ویشتاسب» آمده است.

۵. در مدح [ابوحرب] بختیار:

جشن سده امیرا! رسم کبار باشد

این آیین [آیین] گیومرت^{۲۰} و اسفندیار^{۲۱} باشد

(ص ۱۹، بیت ۲۵۹)

۶. در وصف خزان و مدح سلطان مسعود غزنوی:

باز دگر باره مهرماه درآمد

جشن فریدون آبتین^{۲۲} به بر آمد

(ص ۱۷۴، بیت ۲۳۳۵)

۷. در مدح اسپهبد:

ای رئیس مهربان، این مهرگان فرخ گذار

فر و فرمان فریدون را تو کن فرهنگ و هنگ

(ص ۶۲، بیت ۸۸۱)

۸. در مدح سلطان مسعود غزنوی:

ده پانزده من بیش بُد گرز فریدون^{۲۳}

هفتاد منی گرز شه شیر شکارست

(ص ۱۰، بیت ۱۲۴)

۹. در مدح علی بن محمد:

شنیدم من که بر پای ایستاده

رسیدی تا به زانو دست بهم^{۲۴}

(ص ۸۸، بیت ۱۲۲۱)

۱۰. در مدح علی بن محمد:

ثریسا چون منیژه بر سر چاه

دو چشم من بدو چون چشم یژن^{۲۵}

(ص ۸۶، بیت ۱۱۷۴)

۱۱. در مدح سلطان مسعود غزنوی:

دانی کاین فتنه بود هم به گه یوراسب^{۲۶}

هم به گه بُختِ نصر هم به گه بُوالحکم

(ص ۷۱، بیت ۱۰۶۱)

۱۲. در مدح اسپهبد:

ارزنی باشد به پیش حمله‌اش ارژنگ دیو

پشه‌ای باشد به پیش گرزهاش پور پشنگ^{۲۷}

(ص ۶۲، بیت ۸۷۱)

۱۳. در مدح شیخ العمید [ابوسهل زوزنی]:

چنین خواندم امروز در دفتری

که زنده ست جمشید^{۲۸} را دختری

(ص ۱۲۰، بیت ۱۶۱۳)

۱۴. در مدح منوچهر بن قابوس:

جز این ابر و جز مادر زال زر

نزداند چوین پسر مادران

(ص ۷۵، بیت ۱۰۴۸)

۱۵. در وصف خزان و مدح سلطان مسعود غزنوی:

همچو سلیمان که بیش بود ز داوود

بیشتر از زال^{۲۹} بود رستم بن زال

(ص ۱۷۶، بیت ۱۳۷۶)

۱۶. در مدح سلطان مسعود غزنوی:

کمند رستم دستان نه بس باشد رکاب او

چنانچون گرز آفریدون نه بس معمار و مزارقش^{۳۰}

(ص ۵۸، بیت ۸۳۴)

۱۷. در وصف جشن مهرگان و مدح ابوحرب بختیار:

۲۰. گیومرت: مطابق داستانها، نخستین پادشاه و مطابق عقاید مزدیسنان و برخی از تواریخ نخستین بشر است.

۲۱. اسفندیار: اسفندیار روئین‌تن، فرزند کی گشتاسب، از شاهان کیانی، و خود از پهلوانان و نام‌آوران داستانی و رواج دهنده دین زرتشت است این پهلوان مطابق روایت داستانی به تیر رستم زال، کشته شد. شکل اصلی کلمه مطابق اوستا «سپندواته» (صینداد) است.

۲۲. آبتین: نام پدر فریدون، پادشاه پیشدادی، این کلمه در اوستا آتوبه و در پهلوی آسپان و در برخی از کتبهای قدیم عربی به صورت آتفیان آمده است آبتین صورت مقلوب آتین است.

۲۳. فریدون: پسر آبتین، از پادشاهان پیشدادی؛ شکل اصلی کلمه در اوستا «فرائترن» است.

۲۴. بهمین: پسر اسفندیار، پهلوان داستانی است که برخی از منابع تاریخی او را با اردشیر درازدست (پسر خشایار شاه) یکی دانسته‌اند. این پادشاه از سال ۴۶۵ تا ۴۲۴ پیش از میلاد سلطنت کرده است.

۲۵. یژن: پسر گیو و نوه گودرز کشاورزان، از پهلوانان نامی داستانی ایران است.

۲۶. یوراسب: مراد ضحاک یا اژی دهاک پسر مرداس، پادشاه داستانی است که مطابق روایات افسانه‌ای هزار سال پادشاهی کرده و پس از ظهور فریدون و قیام کاوه آهنگر دستگیر و در دماوند کوه زندانی گردیده است. کلمه «یور» پهلوی و معنی آن ده هزار است. بنابراین، معنی «یوراسب» «دارنده ده هزار اسب» می‌شود.

۲۷. پورپشنگ (افراسیاب تورانی): از شاهان داستانی توران و معاصر کیقباد و کیکاووس و کیخسرو بوده است. شکل اصلی و اوستایی نام افراسیاب «فَرَتَگَرَسْتِن» و در پهلوی «فَراسیاب» است. وی پس از سالیان دراز جنگ سرانجام به دست کیخسرو کشته شد.

۲۸. جمشید: از پادشاهان پیشدادی و پسر ویونگهان است. کلمه جمشید از دو جزء جم (در اوستا یَجه) و شید (در اوستا خَشته به معنی نور و فروغ) ساخته شده است.

۲۹. زال زر: ملقب به دستان، پدر رستم، پهلوان داستانی و فرزند سام نریمان و از مردان کارآزموده و پهلوان بزرگ و با تدبیر داستانی است.

۳۰. آلت جنگی مانند نیزه.

منابع

- آموزگار، ژاله (۱۳۸۱)، *تاریخ اساطیری ایران*، انتشارات سمت، تهران؛
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۳)، *آثارالباقیه*، ترجمه اکبر داناسرشت، امیرکبیر، تهران؛
- _____ (۱۳۶۷)، *التفهیم*، تصحیح جلال‌الدین همایی، نشرهما، تهران؛
- جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر (۱۳۳۲)، *التاج*، یافته استاد احمد زکی پاشا، ترجمه حبیب‌الله‌نویخت، تابان، تهران؛
- حاکمی والا، اسماعیل (۱۳۷۷)، *رودکی و منوچهری*، دانشگاه پیام‌نور، تهران؛
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۰)، *با کاروان خُله*، جاویدان، تهران؛
- سبحانی، توفیق (۱۳۶۹-۱۳۷۰)، *تاریخ ادبیات ۱-۴*، دانشگاه پیام‌نور، تهران؛
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۶۶)، *صور خیال در شعر فارسی*، آگاه، تهران؛
- شیروانی، حافظ محمود (۱۳۸۱)، *تقد شعرالمعجم*، ترجمه شاهد چوه‌دیری، دانشگاه پیام‌نور، تهران؛
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۶)، *تاریخ ادبیات در ایران*، جلد اول، فردوس، تهران؛
- معین، محمد (۱۳۷۱)، *فرهنگ فارسی*، امیرکبیر، تهران؛
- منوچهری دامغانی (۱۳۷۰)، *دیوان*، به اهتمام سیدمحمد دبیرسیاقی، زوار، تهران؛
- یاحقی، محمد جعفر (۱۳۷۵)، *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی*، سروش و پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران. ■

۳۱. رستم، رستم دستان، رستم، رستم: پهلوان داستانی معروف، پسر زال ز، نواده سام و از نژاد جمشید، مادرش رودابه، دختر مهراب کابلی از نژاد ضحاک است. او معاصر کیقباد و کیکاووس و کینسرو و لهراسب و گشتاسب و بهمن پسر اسفندیار است و قسمت داستانی شاهنامه بر از دلاوریها و رزم جویهای اوست.

پیرایه عالم تویی، فخر بنی آدم تویی
داناتر از رستم تویی در کار جنگ و تعیه

(ص ۱۰۲، بیت ۱۴۰۵)

۱۸. در مدح سلطان مسعود غزنوی:

هم که بهرام گور هم که نوشیروان
هم به که اردشیر هم به که رستم^۳

(ص ۷۱، بیت ۱۰۷۱)

نتیجه

منوچهری با به کار بردن ۲۵ بار واژه «نوروز» یعنی در حدود ۲۷٪، ۱۰ بار واژه «مهرگان» یعنی در حدود ۱۱٪، ۴ بار واژگان «سده» و «بهمنجته» یعنی در حدود ۵٪ و ۲۰ بار اسامی شاهان و پهلوانان اساطیری باستانی یعنی در حدود ۲۲٪ از قصیده‌ها، قطعه‌ها و مسمطهای خویش، روح ایرانی، حساس و هنرمند یک شاعر جوان را در برخورد با زیباییها و تازگیهای طبیعت و فرّ و شکوه باورها و اندیشه‌های باستانی ایرانیان به نمایش می‌گذارد و با گشودن دریچه‌هایی هر چند کوچک به جهانی ناپیدا از گنجینه‌های نهفته و میراث معنوی گذشتگان، خواننده را برای رسیدن به سرچشمه‌های معنویت به تفکر و تأمل وامی‌دارد.